شاه می‌گفت همه چیز زیر سر آمریکا و انگلیس است

صادق زیباکلام

سال گذشته «روزنامه شرق» به مناسبت ۲۶دی‌ماه؛ روزی که محمدرضا پهلوی در سال ۵۷ کشور را ترک کرد، ویژه‌نامه‌ای منتشر کرد. یکی از یادداشت‌های آن ویژه‌نامه به نگارنده تعلق داشت؛ تحت عنوان «شاه فرار نکرد». نفس این عنوان به‌تنهایی (و البته برخی مطالب آن یادداشت) واکنش‌های زیادی را در فضای مجازی برانگیخت. یکی از حرف‌های آن یادداشت این بود که «شاه فرار نکرد، بلکه کشور را ترک کرد». این قرائت باعث شد تا دو گروه مخالف و موافق شاه به اظهارنظر بپردازند. مخالفان می‌گفتند که شاه تا آنجا که می‌توانست کشتار کرد، اما زمانی‌که سرانجام دریافت که دیگر با سرکوب، قلع‌وقمع معترضان و کشتار مردم نمی‌تواند به سلطنتش ادامه دهد، لاجرم فرار کرد. درمقابل دیگران معتقد بودند که شاه راضی به کشتار نبود و درنتیجه تسلیم انقلاب شد و تصمیم به ترک کشور گرفت. امسال بنای گفتن مطلبی دراین‌باره را نداشتم، اما بعد از گذشت این روز و تکرار برخی مطالب مشابه در فضای رسمی، ذکر توضیحاتی را مفید می‌دانم.

واقعیت آن است که باید شرایط و فضا را از منظر شاه نظاره کرد و نه از پشت عینک دلخواه خودمان. روایتگر، نویسنده، تحلیلگر، مورخ یا هر نام دیگری که او را بنامیم، ممکن است با نگاه سوژه‌اش (درمورد ما شاه) و آنچه او تصور می‌کرده و می‌اندیشیده موافق نباشد؛ تصورات شاه از واقعیت را مطلقا برنتابیده و آنها را یک‌سره موهوم و خطا بداند. درعین‌حال مکلف است به آنها پرداخته، آنها را برای مخاطبش تشریح کرده و آن‌گونه که شاه به آنها باور داشته، برای مخاطبی که شاه را اساسا نمی‌شناخته و با افکار و عقاید وی آشنایی نداشته روی کاغذ بیاورد، به‌گونه‌ای که اگر ما از خود شاه بپرسیم که آیا آنچه که مورخ از شما روایت کرده را قبول دارید یا نه؟ آیا شما این تصورات و باورها را که مورخ از شما نقل کرده داشتید یا نه؟ او به ما پاسخ دهد که بله کم‌وبیش مورخ روایت درستی از آنچه در ذهن من بوده ارائه داده است؛ بله آنچه مورخ به من نسبت داده کم‌وبیش درست است.

اگر اینها را به‌عنوان اصول ابتدایی و اولیه تاریخ‌نگاری در نظر بگیریم، در آن‌صورت آیا بخش عمده‌ای از روایت رسمی که در ۳۷ سال گذشته درباره شاه در ایران انتشار یافته یا در قالب فیلم و سریال در صداوسیما به تصویر کشیده شده و به شاه نسبت داده شده مورد تأییدش است؟ صدالبته که مراد ما این نیست شاه یا هر سوژه دیگری مطالب روایتگر را تصدیق کند. طبیعی است که چنین اتفاقی کمتر می‌افتد. مراد ما بیشتر آن است که مورخ نباید روایت خودش را جایگزین آنچه می‌اندیشیده و تصویر و تصوری که از دنیای پیرامونش داشته بکند.

بعد از این مقدمه می‌رسیم به اصل ماجرا: در ۲۶ دی‌ماه سال ۵۷ و هنگامی‌که شاه به اتفاق همسرش فرح پهلوی (دیبا) داشت در پاویون VIP فرودگاه مهرآباد به سمت هواپیمای اختصاصی‌اش می‌رفت، چه فکر می‌کرد؟ اساسا او کل ماجرای اعتراضات، ناآرامی‌ها و نهایتا انقلاب سال ۵۷ را چگونه می‌دید و ارزیابی‌اش از آن وضعیت چه بود؟ طبیعی است که ما در این مختصر نه می‌توانیم و نه بنا داریم تا به همه جنبه‌های پیچیده «محمدرضا پهلوی و انقلاب اسلامی» بپردازیم. یقینا بخشی از چنین تحقیقاتی تاکنون صورت گرفته و بدون‌تردید کارهای بیشتری هم در آینده صورت خواهد گرفت. آنچه در این مقاله آمده، تلاشی در پاسخ به این پرسش است که شاه آن اوضاع و احوال را چگونه می‌دید و چه احساسی در قبال آن ناآرامی‌ها داشت؟

بگذارید داستان را با نام یک انگلیسی به نام «اندرو وتیلی» شروع کنیم. دوستان دهه شصتی و هفتادی، اگر از والدین و بزرگ‌ترهایشان بپرسند که اندرو وتیلی که بوده، شاید بسیاری از آنها همچنان بعد از گذشت قریب به چهار دهه از اواسط دهه ۵۰ که انقلاب داشت به‌تدریج به راه می‌افتاد آن نام را به‌خاطر آورند و به شما پاسخ دهند یادش به‌خیر ۳۸ سال پیش در زمستان سال ۵۷ که بهمن انقلاب سرازیر شده بود، میلیون‌ها ایرانی هر شب ساعت ۷:۴۵ هر کجا که بودند خودشان را پای یک رادیو ترانزیستوری می‌رساندند تا در جریان اخبار بی‌بی‌سی فارسی قرار بگیرند. در دوران انقلاب نام اندرو وتیلی برای همه ایرانیان آشنا بود. او درحقیقت بلندگوی انقلاب بود. بی‌بی‌سی، ایرانیان را در جریان آخرین موضع‌گیری‌های امام در نجف یا پاریس قرار می‌داد؛ موضع‌گیری چهره‌ها و شخصیت‌های اپوزیسیون را به اطلاع مردم می‌رسانید و بیانیه‌ها و اعلامیه‌های رهبران مذهبی و سیاسی به‌علاوه احزاب و تشکل‌های سیاسی مخالفان رژیم را قرائت می‌کرد. اندرو وتیلی هر شب فهرست بلندبالایی از آخرین تظاهرات، راه‌پیمایی‌ها، اعتصابات، درگیری‌ها، تلفات و سایر رویدادهای مرتبط با نهضت را از سراسر ایران به اطلاع مردم می‌رسانید و بالاخره و شاید مهم‌ترین کارکرد اندرو وتیلی آن بود که آخرین اخبار و تصمیمات، آخرین برنامه‌های مربوط به راه‌پیمایی‌ها و سایر برنامه‌ریزی‌هایی را که رهبران مخالف رژیم شاه تصمیم‌گیری کرده بودند به اطلاع مردم ایران می‌رسانید. حال شاید بهتر بتوان متوجه شد که چرا هرکس هر کاری که دستش بود را آن شب‌ها رها می‌کرد و رأس ساعت ۷:۴۵ خود را به پای رادیو و شنیدن برنامه شبانگاهی بی‌بی‌سی می‌رسانید. از آنجا که بی‌بی‌سی فارسی فقط در تهران گزارشگر داشت، اندرو وتیلی مجبور بود اخبار و رویدادهای شهرها و مناطق دیگر کشور را از طریق تلفن کسب کند. جمله معروفی بود که از بس گوینده‌های بی‌بی‌سی آن را تکرار کرده بودند، بسیاری از ایرانیان آن را به‌عنوان طنز به یکدیگر می‌گفتند: «به قرار اطلاعات واصله» و سپس اندرو وتیلی مطلب و اخبارش را از اطراف و اکناف ایران به اطلاع میلیون‌ها ایرانی مشتاق می‌رسانید. برای نشان‌دادن وزن و اهمیت بی‌بی‌سی در دوران انقلاب برای دهه شصتی و هفتادی‌ها، باید گفت که وزن بی‌بی‌سی فارسی و اندرو وتیلی به‌تنهایی به‌اندازه بی‌بی‌سی فارسی امروز، «من و تو» و رادیو فردا روی یکدیگر بود. گرچه شاه و سایر امرای رژیمش که به اهمیت و نقش بی‌بی‌سی در آن دوران پی برده بودند اما اخراج اندرو وتیلی از ایران یک آبروریزی بزرگ محسوب می‌شد. شاه و سایرین در دوران انقلاب بارها گفته بودند ایران چیزی برای پنهان‌کردن ندارد و در نتیجه خبرنگاران و گزارشگران بین‌المللی می‌توانند به ایران بیایند و گزارش تهیه کنند.

اما در خفا این‌گونه نبود. شاه ایران به‌شدت از نقش بی‌بی‌سی آزرده‌خاطر بود و بارها و بارها به مقامات بریتانیا به واسطه عملکرد بی‌بی‌سی و گزارشات اندرو وتیلی اعتراض کرده بود. اما این همه ماجرای بی‌بی‌سی و اندرو وتیلی نبود. شاه ناآرامی‌ها و تحولات ایران را یک توطئه برنامه‌ریزی‌شده از سوی غربی‌ها و مشخصا هم از جانب آمریکا و انگلستان برای سرنگونی رژیمش می‌دانست. شاه نه‌تنها معتقد بود که مخالفان زیادی ندارد، بلکه یک گام هم جلوتر آمده و به جد معتقد بود که به واسطه اقدامات و برنامه‌های ترقی‌خواهانه‌ای که از اوایل دهه ۱۳۴۰ تحت عنوان «انقلاب سفید شاه و ملت» به اجرا درآورده، نه‌تنها چهره کشور تغییر یافته بلکه اقشار و لایه‌های مختلفی که به نظر وی از آن برنامه متنعم شده‌اند از وی طرفداری هم می‌کنند. او معتقد بود کشاورزان فقیر و بی‌زمین که در جریان «اصلاحات ارضی» (تقسیم زمین‌های خوانین و ملاکین بزرگ میان رعیت آنها)، صاحب زمین شده‌اند، از وی پشتیبانی می‌کنند. او همچنین تصور می‌کرد کارگران به واسطه شریک‌کردنشان در سود کارخانجات و سهام‌دارکردن‌شان (سهام صنایعی که در آنها کار می‌کردند)، از وی طرفداری می‌کنند. یا معتقد بود به‌واسطه دادن حق رأی و حق طلاق به زنان، بسیاری از خانم‌ها بالاخص شهرنشین و تحصیل‌کرده هم از او پشتیبانی می‌کنند.

در مصاحبه مفصلی که دو، سه سال قبل از انقلاب با خانم «اوریانا فالاچی» خبرنگار برجسته ایتالیایی انجام می‌دهد و کارشان به مجادله و بگومگو می‌رسد، با عصبانیت به فالاچی که به زندانیان سیاسی ایران گیر داده بود، می‌گوید «کدام کار من غلط بوده؟»، «کدام‌یک از اصول انقلاب سفید به نفع مردم ایران نبوده؟» او در آن مصاحبه نظر همیشگی‌اش را درباره مخالفانش تکرار می‌کند. او معتقد بود مخالفانش چند گروه کوچک بیشتر نبودند. شماری از ملاکین و خوانین که از اصلاحات ارضی متضرر شده بودند. برخی از روحانیون و عناصر مذهبی که با اصلاحات مدرن وی ازجمله با اصلاحات ارضی، دادن حق رأی و طلاق به زنان، ایجاد سپاه دانش (که دیپلم‌وظیفه‌ها را به منظور سوادآموزی به روستاها می‌فرستاد) مخالفت می‌ورزیدند. چپ‌ها (مارکسیست‌ها) که شاه آنها را وابسته به کمونیسم بین‌المللی می‌پنداشت. روشنفکران که به نظر شاه در همه کشورهای دیگر هم از حکومت‌های‌شان ناراضی بودند. تعدادی از دانشجویان که باز در سایر کشورها هم مشابه آنها وجود داشتند و بالاخره تجزیه‌طلب‌ها. او معتقد بود به استثنای این مخالفان که تعداد آنها چند هزار نفر بیشتر نمی‌شد، سایر اقشار و لایه‌های اجتماعی از وی طرفداری می‌کنند. در یک کلام، شاه خود را رهبری موفق و ترقی‌خواه تصور می‌کرد که توانسته بوده ایران را از یک کشور توسعه‌نیافته با یک اقتصاد کشاورزی ضعیف و همچنین مناسبات اجتماعی عقب‌مانده تبدیل کند به یک کشور توسعه‌یافته با یک اقتصاد بالنده صنعتی. او همچنین معتقد بود در زمینه توسعه اجتماعی هم توانسته بوده گام‌های بلندی برای کشورش بردارد و بالاخره ایران را از هیبت یک کشور محلی و ضعیف که در عرصه بین‌المللی و در سطح منطقه چندان وزنی نداشت، به یک قدرت اگر نگفته باشیم جهانی، دست‌کم به یک ابرقدرت منطقه‌ای تبدیل کند که بسیاری از کشورهای منطقه و قدرت‌های بزرگ مجبور بودند روی آن حساب کنند. خودش نام جایگاهی که ایران به آن دست یافته بود را گذارده بود «تمدن بزرگ» و معتقد بود «ایران در پرتو انقلاب شاه و ملت توانسته به پیشرفت‌های چشمگیر و همه‌جانبه دست یافته و در آستانه ورود به دروازه‌های تمدن بزرگ است».

با این افکار و تصورات بود که شاه وارد تحولات و بحران دوران انقلاب شد. آنچه هرگز به مخیله وی خطور نکرده بود، آن بود که میلیون‌ها نفر اعم از تحصیل‌کرده و عامی، فقیر و غنی، شهرنشین یا روستایی، زن یا مرد، نه‌تنها مخالف وی هستند بلکه اگر شرایط اجازه دهد به خیابان‌ها ریخته و خواهان سرنگونی وی می‌شوند. پریشان، آشفته، متحیر و شگفت‌زده از آن همه نارضایتی و مخالفت که بعد از قریب به ۳۷ سال سلطنتش از سرورری کشورش جاری شده بود، و درحالی‌که همچنان معتقد بود به جز تلاش بی‌وقفه به منظور پیشرفت و ترقی مملکتش کار دیگری نکرده، هرگز نتوانست درک کند که آن همه نارضایتی چرا و چگونه در میلیون‌ها ایرانی به وجود آمده بود. آنچه موضوع را برای وی غامض‌تر و پیچیده‌تر می‌کرد، آن بود که آن همه نارضایتی از او و رژیمش در کجای جامعه ایران نهفته شده بود که وی از آن کاملا بی‌خبر بوده. ظاهرا شاه نه در دوران انقلاب و نه در ۱۶ماهی که بعد از انقلاب زنده بود، هرگز نتوانست به این پرسش پاسخ دهد که آن همه نارضایتی از وی چرا به وجود آمده بود. ناتوان از درک واقع‌بینانه‌تر موضوع، او رفت به سر وقت «تئوری‌های توطئه» و «فرضیه‌های دایی‌جان‌ناپلئونی». او رفت به دنبال اینکه غربی‌ها برای سقوطش نقشه کشیده‌اند و شخصا هم انگشت اتهام را به سمت آمریکا و انگلستان گرفت و آنها را متهم کرد که آن وضعیت را در کشورش به قصد سرنگونی وی ایجاد می‌کنند. چه در دوران انقلاب و چه در ۱۶ماهی که بعد از انقلاب در قید حیات بود، با تمام وجود معتقد بود انقلاب اسلامی ایران یک برنامه طراحی‌شده از سوی آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها بوده. او البته دلایل متفاوتی برای اینکه چرا غربی‌ها خواهان سرنگونی‌اش می‌شوند، داشت و بارها هم پیرامون آنها صحبت کرده بود. یکی از مهم‌ترین دلایلش نفت بود. شاه معتقد بود ایران نقش مهمی در اوپک در سال‌های اوایل دهه ۵۰ که قیمت نفت در چند ماه چهار برابر شده و از بشکه‌ای هشت دلار به بالای ۳۰ دلار می‌رسد، برعهده داشته. او بارها در مصاحبه‌هایش اظهار می‌دارد که «از زمانی که او دیگر اجازه نداد غربی‌ها نفت ایران را به ثمن بخس ببرند چراغ سبز دوستی غربی‌ها تبدیل به دشمنی آشکار با وی می‌شود». او به‌جد معتقد بود که «اگر در نفت کوتاه می‌آمد و اصراری بر افزایش قیمت آن نمی‌داشت، هیچ‌کدام آن اتفاقات هم نمی‌افتاد». دلیل دیگری که روی آن هم بعضا تأکید می‌کرد، آن بود که چون ایران درحال تبدیل‌شدن به یک قدرت صنعتی است، و چون ایران صنعتی و صادرات صنعتی ایران رقیبی برای کمپانی‌های غربی می‌شود، بنابراین آنها می‌خواهند تا جلوی صنعتی‌شدن‌مان را بگیرند و ایران را همچنان وابسته به غرب و از نظر اقتصادی یک کشور عمدتا کشاورزی و صادرکننده نفت و گاز باقی نگه دارند. البته شاه این تئوری را هم داشت که ممکن است یک توافقی میان آمریکا و شوروی صورت گرفته باشد. روس‌ها دارند شاخ آفریقا را که چندین رژیم چپ‌گرای ضدغربی در آن به قدرت رسیده‌اند (در سومالی و اتیوپی) به غرب واگذار می‌کنند و متقابلا غربی‌ها دارند از ایران خارج می‌شوند. (دوستانی که علاقه‌مند به تحلیل شاه از انقلاب هستند، می‌توانند به‌منظور اطلاعات بیشتر به کتاب مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی نوشته این‌جانب مراجعه کنند). آنچه مسلم است، او هرگز انقلاب ایران را باور نکرد و تا روزی که فوت کرد همچنان معتقد بود همه آن حوادث و رویدادها در سال ۱۳۵۷ یک برنامه طراحی‌شده از سوی غربی‌ها بوده و اینجاست که پای بی‌بی‌سی‌فارسی و جناب اندرو وتیلی به میان می‌آید.

یکی از عمده‌ترین دلایل شاه برای گرفتن انگشت اتهام به سمت انگلستان، نقش رادیو بی‌بی‌سی و اندرو وتیلی در دوران انقلاب بود. آن‌قدر بی‌بی‌سی‌فارسی کارش را درست و دقیق انجام می‌داد که شاید اگر خود انقلابیون در لندن مسئولیت آن را برعهده می‌گرفتند، به زیبایی کارکنان بی‌بی‌سی نمی‌توانستند برنامه‌سازی کنند. واقعا بی‌بی‌سی در دوران انقلاب به صورت نبض اطلاع‌رسانی نهضت و مبارزه درآمده بود. بنابراین شاه و شمار دیگری از مسئولان ارشد رژیم واقعا معتقد بودند رادیو بی‌بی‌سی بخشی از آن سناریوی کلان به منظور سرنگونی شاه و تغییر رژیم است. شاه بارها و بارها این مسئله را به «سر آنتونی پارسونز» سفیر انگلستان در تهران در دوران انقلاب یادآور شده بود. در واقع شاه در اثبات تئوری توطئه‌اش مبنی‌بر دست‌داشتن غربی‌ها در ناآرامی‌های دوران انقلاب همواره به سروقت بی‌بی‌سی می‌رفت و به مصداق «آفتاب آمد دلیل آفتاب»، آن را دلیل روشن دست‌داشتن انگلیسی‌ها در ناآرامی‌های ایران می‌دانست.

سفرای کشورهای آمریکا و انگلستان که در دوران انقلاب منظما با شاه دیدار داشتند، هر دو در خاطرات‌شان می‌نویسند که «ما دیگر به طعنه‌ها و گلایه‌های شاه که از ما می‌پرسید چرا دولت‌های ما درصدد سرنگونی او هستند، عادت کرده بودیم. در ابتدا با شگفتی و تعجب از وی می‌پرسیدیم این چه فکری هست که او دارد. باورمان نمی‌شد که شاه درباره دولت‌های آمریکا و انگلستان چنین نظری داشته باشد. سعی می‌کردیم استدلال کنیم و به وی توضیح دادیم چنین فکری از اساس نادرست است و نه آمریکا و نه انگلستان مطلقا به دنبال سرنگونی وی نیستند. او باید متوجه شود که مشکلاتش داخلی است و درصدد اصلاح و رفع مشکلات برآید». هر دو در خاطرات‌شان می‌نویسند که «سعی می‌کردیم از مقامات ارشد دولت‌هایمان به بهانه‌های مختلف (تولد شاه یا مناسب‌های دیگر) پیام‌های تأییدآمیز محکم برای او و رژیمش بگیریم. اما به‌تدریج متوجه می‌شدیم نه آن پیام‌ها اثری می‌داشتند و نه استدلال‌های ما. اگرچه پذیرشش در ابتدا برایمان دشوار می‌بود، اما به‌تدریج پذیرفتیم هیچ استدلال و اقدامی از جانب ما نمی‌تواند این فکر و توهم را که دولت‌های متبوع ما قصد سرنگونی وی را دارند، از وی دور کند. بنابراین به‌تدریج ابتدای دیدارهایمان می‌گذاشتیم او گله‌گذاری‌هایش از ما را تمام کند و سپس به سروقت موضوعات مذاکره می‌رفتیم و همواره هم او پای بی‌بی‌سی را به عنوان دلیلش مبنی بر دست‌داشتن انگلستان در توطئه سرنگونی وی به میان می‌کشید».

سر آنتونی پارسونز، سفیر انگلستان، در خاطراتش اشاره می‌کند که «یک روز دیگر کاسه صبرم از نیش و کنایه‌های اعلی‌حضرت لبریز شد و عرف دیپلماتیک را کنار گذاشتم و به وی رسما توهین کردم». ماجرا به ناآرامی‌ها و اغتشاشات روز ۱۳ آبان ۵۷ مربوط می‌شود. می‌دانیم در آن روز و به دنبال کشته‌شدن تعدادی از دانش‌آموزان جلوی دانشگاه تهران، اوضاع شهر برهم می‌ریزد و مردم خشمگین آن روز دیگر فقط تظاهرات نمی‌کردند، بلکه به خیلی از سازمان‌های دولتی هم حمله‌ور شدند. ازجمله با پرتاب سنگ و کوکتل مولوتف به سفارت انگلستان در خیابان فردوسی هم حمله می‌برند. سفارت آتش می‌گیرد و با توجه به نبود آتش‌نشانی و خدمات شهری، کارکنان سفارت با تلاش بسیار موفق می‌شوند آتش را مهار کنند. عصر آن روز پارسونز به دیدار شاه به کاخ نیاوران می‌رود. پارسونز که در جریان آتش‌سوزی خیلی هم ترسیده بوده دست‌کم انتظار همدردی و معذرت‌خواهی از شاه داشته. انتظار داشته شاه لااقل از او بپرسد کسی که مجروح نشده بوده و مطالبی از این دست. اما شاه همچنان می‌رود به سروقت دست‌داشتن انگلیسی‌ها در ناآرامی‌های کشورش و با نیش و طعنه به پارسونز می‌گوید «کم مانده بود آتشی که در مملکت من به راه انداخته‌اید دامان خودتان را هم بگیرد». و پارسونز که دست‌کم آن روز دیگر حال و حوصله آن نیش و کنایه‌ها را نداشته عرف دیپلماتیک را کنار گذارده و به شاه می‌گوید «اعلی‌حضرت اگر کسی واقعا فکر می‌کند دست دولت انگلستان با دست مخالفان شما در یک کاسه است، جایش در تیمارستان است».

اما شاه همچنان همان‌طورکه گفتیم، دو قدرت آمریکا و انگلستان را پشت جریانات ناآرامی‌های منجر به انقلاب می‌دانست و کماکان از بسیاری از کسانی که به دیدارش می‌آمدند، در دوران انقلاب می‌پرسید که «آن داستان را چرا به راه انداخته‌اند؟». شاید بتوان گفت که یکی از استادانه‌ترین پاسخ‌هایی که به این پرسش وی داده شد، از جانب مرحوم دکتر غلامحسین صدیقی، استاد دانشگاه تهران و وزیر کشور مرحوم دکتر محمد مصدق، بود. شاه پس از رایزنی با سران بلندپایه رژیمش ازجمله با فرماندهان نظامی و رئیس تشکیلات اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) به این جمع‌بندی می‌رسد که یک «دولت آشتی ملی» تشکیل دهد؛ این همان راهبردی بود که منجر به تشکیل دولت شاهپور بختیار و خروج شاه چند هفته بعد از آن از کشور می‌شود. البته قبل از بختیار، آن فکر با چند نفر از شخصیت‌های ملی و وجیه‌الملة دیگر هم در میان گذاشته می‌شود که به نتیجه نمی‌رسد. ازجمله آن شخصیت‌ها غلامحسین صدیقی، یکی از رهبران جبهه ملی، بود. صدیقی بعد از ۲۵ سال یعنی از زمان کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ با شاه دیدار می‌کند. شاه پس از تعارفات اولیه می‌رود به سروقت همان پرسشی که از بسیاری دیگر هم داشته: «این داستان خمینی چیه اینها توی این مملکت به راه انداخته‌اند؟». پاسخی که صدیقی می‌دهد، به اندازه چندین کتاب و پژوهش می‌توانست برای شاه روشنگر باشد. او به اعلی‌حضرت می‌گوید که «داستان خمینی نیست. داستان یک پدر و پسر است. به پدر (رضاشاه) کسی جرئت نمی‌کرد دروغ بگوید و به پسر (شاه) کسی نمی‌توانست حقیقت را بگوید».

آنچه احتمالا دکتر صدیقی به شاه نمی‌گوید، آن است که شوربختانه به دیکتاتورها همواره چیزی گفته می‌شود که مایل هستند بشنوند. اطرافیان آموخته‌اند که به اعلی‌حضرت فقط مطالبی را بگویند که مورد طبع ملوکانه قرار می‌گرفته. احدی جرئت نمی‌کرده سخنی بگوید که به مزاج قبله عالم خوش نیاید. در واقع اگر یکی از مسئولان و نزدیکان جرئت می‌کرد و به اعلی‌حضرت سخنی می‌گفت که مورد پسند «قبله عالم» نمی‌بود یا از «پدر تاجدار» خیلی خیلی ملایم انتقاد می‌کرد، از چشم ملوکانه می‌افتاد و کنار گذاشته می‌شد؛ بنابراین در نظام مدیریتی شاه مسابقه نفس‌گیری میان اطرافیان به وجود آمده بود که هرکدام سعی می‌کردند با تملق بیشتری خود را به «آریامهر» نزدیک‌تر کنند و جایگاه مستحکم‌تری در هرم قدرت برای خودشان دست‌وپا کنند. چنین شد که بعد از ۲۵ سال که به طور منظم به او گفته می‌شد درست‌ترین، بهترین، ملی‌ترین، وطن‌پرستانه‌ترین، پخته‌ترین، اصولی‌ترین، هوشمندانه‌ترین و بی‌عیب‌ونقص‌ترین سیاست‌ها از آنِ اعلی‌حضرت است و سیاست‌های عالمانه، تاریخی و دوران‌ساز «پدر تاجدار» و «آریامهر کبیر» چهره ایران را دگرگون کرده، آن را از یک کشور فقیر و عقب‌مانده تبدیل کرده به یک کشور صنعتی و از قدرتی که هیچ‌کس آن را جدی نمی‌گرفت، به یک ابرقدرت منطقه‌ای و در آستانه ورود به دروازه‌های تمدن بزرگ قرار گرفته است؛ او بارها با امواج گسترده و باورنکردنی از اعتراضات خیابانی و مخالفت مردمش روبه‌رو شد و هرگز نتوانست آن را هضم و فهم کند و تنها واکنشش آن بود که یقه آمریکا، انگلیس و بی‌بی‌سی را بگیرد.

ادامه از صفحه اول

دولت و مجلس بخوانند

اولا بگویم نه در و پنجره‌سازم و نه شرکت نصب در و پنجره دوجداره دارم! اما تجربه شخصی که باعث شد مصرف گاز منزل - دفتر کار و کتابخانه شخصی‌ام به نصف کاهش پیدا کند، وادارم کرد مطلب «سخنی با نمایندگان مجلس» را نوشته و چون توجهی از ناحیه نمایندگان به طرحم نشد و به‌زودی مجلسیان با این سرعتی که در تصویب مواد برنامه ششم توسعه به کار می‌برند، از تصویب نهایی می‌گذرد و ماده و تبصره‌ای به این مهم اختصاص نخواهد یافت، مجبور شدم از این فضا استفاده کنم. می‌دانیم مصرف سوخت خانگی ایران کشوری با ۸۰ میلیون جمعیت به‌تنهایی برابر با چندین کشور پرجمعیت اروپایی است. سیستم گرمایش ما که از استاندارد اولیه برخوردار نیست و باید روزآمد شود. اما مشکل اصلی به نوع پنجره و درهای معمولی که باعث بیشترین فرار انرژی می‌شوند، برمی‌گردد. با جایگزینی در و پنجره دوجداره به جای در و پنجره‌های فعلی که سال‌هاست در کشورهای توسعه‌یافته و پیشرفته الزامی شده است. تغییر در و پنجره‌های فعلی به در و پنجره دوجداره هیچ آسیبی به اصل بنا وارد نمی‌آورد و قابل نصب روی چارچوب‌های نصب شده فعلی است. اما طرح پیشنهادی نگارنده:

۱- نیازی به بودجه دولتی نیست و تأمین هزینه آن از منابع بانکی امکان‌پذیر است.

۲- با جدولی ساده می‌توان هزینه یک متر دروپنجره دوجداره و نصب آن را محاسبه کرد و اعتبار آن را از منابع بانکی با بهره آن در نظر گرفت.

۳- مواد اولیه در و پنجره عمدتا در ایران موجود و قابل تولید است، شرکت‌هایی تأسیس و با ساخت مواد اولیه در و پنجره از آنان حمایت کرد.

۴- وجهی بابت تغییر در و پنجره به کسی پرداخت نمی‌شود. شرکت‌های طرف قرارداد که در هر استان و شهر تشکیل می‌شوند و کار تغییر پنجره‌ها را بر عهده می‌گیرند، از طریق بانک‌های طرف قرارداد پرداخت می‌شود.

۵- مبلغ هزینه‌شده از منابع بانکی پرداخت و با تقسیط آن در مدت و مهلت معین مثلا سه یا پنج‌سال روی فیش مصرفی آب و گاز منازل از مصرف‌کننده اخذ می‌شود و فشاری بر خانواده‌ها وارد نخواهد شد.

۶- از آنجایی که مصرف سوخت حداقل تا ۳۰ درصد کاهش خواهد یافت، اقساط طوری تنظیم شوند که خانواده‌ها مبلغی بیش از آنچه امروزه می‌پردازند، پرداخت نکنند و بعد از مدتی کاهش مصرف سوخت به کمک خانوار خواهد آمد.

۷- تعداد ساختمان‌های موجود در کشور را نمی‌دانم. اما در مدتی که این نوسازی صورت می‌گیرد، اشتغالی که به وجود می‌آورد به کمک دولت خواهد آمد که از منابع غیردولتی شغل ایجاد کند و شرکت‌های تولیدکننده ابزار در و پنجره با تکیه بر تولید رقابتی، بعد از خاتمه طرح می‌توانند در سطح منطقه هم وارد بازار منطقه‌ای‌شوند.

۸- دولت با کنترل سوخت منازل و کارگاه‌ها و اماکن دولتی بی‌نیاز از واردات گاز از دیگر کشورها، جایگاه خود را به عنوان کشور صادرکننده گاز در منطقه و بازار پرمصرف جهان تثبیت خواهد کرد.

۹- مابه‌التفاوت سوخت فعلی بعد از اجرای طرح صرف مقاوم‌سازی دیوارها و تغییر ساخت‌وساز خواهد شد.

۱۰- برای شروع کار پیشنهاد می‌شود در سه نقطه از کشور - سردسیر، معتدل، گرمسیر- شهرهایی به عنوان الگو انتخاب و با اجرای طرح میزان مصرف گاز و گازوئیل و نفت سفید فعلی محاسبه و بعد از اجرای طرح مابه‌التفاوت آن تعیین شود، تفاوت مصرف که رقم بالایی خواهد بود، می‌تواند انگیزه اجرای طرح در سرتاسر کشور باشد و از این تاریخ گواهی پایان کار یا مجوز ساخت‌وساز به هیچ بنایی بدون نصب دروپنجره دوجداره و نیز مقاوم‌سازی دیوارها داده نشود.

ادامه از صفحه اول

موانع جذب سرمایه‌گذاری خارجی کرمانشاه

۲. اولویت اول و اصلی مدیران میانی و ارشد استان کرمانشاه باید جذب سرمایه‌گذار خارجی باشد. یک نگاه ساده به سخنرانی‌ها و انتخاب‌های مدیران استان نشان می‌دهد که اولویت‌های اصلی آنان مسائل غیراقتصادی است. انتخاب مدیریت‌های دستگاه‌ها و حوزه‌های اقتصادی نیز براساس حساسیت‌های غیراقتصادی صورت گرفته است. از مهم‌ترین مؤلفه‌های حوزه اقتصاد برای کاهش بی‌کاری و فقر توجه به سرمایه‌گذاری است و در این بین وقتی منابع مالی و تجهیزاتی داخل برای سرمایه‌گذاری کافی نیست، باید از منابع خارجی و سرمایه‌گذاران خارجی در این مسیر کمک گرفت. اولویت اول مدیریت ارشد استان باید جذب سرمایه‌گذاری خارجی باشد. این موضوع البته باید در برنامه‌های عملی و اقدامات جاری استان حضور معنی‌داری داشته باشد. همچنان که در استان‌هایی مانند خراسان شمالی، سیستان‌وبلوچستان، خراسان‌رضوی، آذربایجان شرقی، همدان و تهران توفیق جذب سرمایه‌گذار خارجی براساس اولویت‌قائل‌بودن مدیران برای این منظور صورت گرفته است.

۳. ظرفیت‌های رقابتی استان در مقایسه با استان‌های دیگر برای جذب سرمایه‌گذاران خارجی مهیا نشده است. زیرساخت‌های مناسب سخت و نرم برای کاهش هزینه‌های تمام‌شده سرمایه‌گذار شامل اصلی‌ترین زیرساخت‌ها مانند: زمین، آب، برق، گاز، راه و راه‌آهن و فرودگاه باری، نیروی انسانی دارای مهارت و متخصص، مشاوران با تخصص‌های متفاوت مستقر محلی و نهادهای محلی همکاری‌کننده از قبل آماده‌سازی و مهیا نشده‌اند. بنابراین سرمایه‌گذار پس از ورود به استان و مواجه‌شدن با نبود این عناصر عملا تمایل خود را از دست داده و به جای دیگری خواهد رفت. اولویت برنامه‌های تخصیص منابع استان باید تقویت این زیرساخت‌ها و ساده‌سازی فرایندها باشد.

۴. فرهنگ و بافت عمومی و کارشناسی استان سواد، انگیزه، تمایل و همراهی لازم را با سرمایه‌گذاران خارجی ندارد و راهکارهای مناسب برای حل مشکلات محلی، از قبل شناسایی نشده و این مشکلات از میان برداشته نشده‌اند. دراین‌باره ضعف مهارت کارشناسی و انگیزه بین بافت اداری و کارشناسی سازمان‌های مدیریت و برنامه‌ریزی و نیز استانداری و البته اصلی‌ترین سازمان‌های تخصصی متولی امور تولیدی و اقتصادی استان به صورت مشهود قابل تشخیص و توجه است. مدیریت استان باید برای توانمندسازی و بافت کارشناسی و ایجاد انگیزه لازم در این بافت برنامه‌های مناسب و معنی‌داری تدارک ببیند و اجرا کند.

۵. تقریبا هیچ‌گونه طرح اولیه شامل مطالعات پایه و امکان‌سنجی پروژه‌های تشخیص‌داده‌شده، محدودیت‌های قانونی، مجوزهای قانونی، الزامات منطقه‌ای و ملی این پروژه‌ها و... از قبل تهیه نشده است. در برنامه‌های جذب سرمایه‌گذار که هرساله ممکن است به هر علتی استان میزبان چندین سرمایه‌گذار خارجی بوده باشد، عملا تنها هزینه‌های میزبانی و نقل و انتقال و هدایای این گروه است که به استان تحمیل می‌شود و از قبل برای جذب آنها در پروژه‌های مشخص برنامه و مطالعات مدونی انجام نشده است. لازم است تا برای پروژه‌های اصلی قابل پیشنهاد مطالعات پایه صورت گیرد، مکان‌یابی انجام شود و مجوزهای اولیه و پایه صادر شود. سرمایه‌گذار وقتی با مجموعه‌ای مناسب و مشخص با مطالعات پایه انجام‌شده، زمین و زیرساخت‌های تأمین‌شده مواجه شود، انگیزه کافی برای جذب را به دست خواهد آورد و وقتی با یک فضای مبهم با نبود هیچ برنامه و مطالعه اولیه‌ای مواجه می‌شود، زمان و منابع خود را درگیر فضای مبهم و نامطمئن نخواهد کرد.

۶. یکی از مهم‌ترین ظرفیت‌های پایه در این حوزه بانک‌های استان هستند که متأسفانه تقریبا دانش و مهارت کارشناسی و البته انگیزه لازم برای دادن مشاوره‌های مالی، دادن مسیرهای انتقال برای انتقال سرمایه و منابع مالی، دادن مشاوره‌های کارشناسی برای تشخیص پروژه‌های مناسب و تکمیل‌کننده زنجیره‌های تولیدی در استان را نداشته و همین باعث شده است تا در برنامه‌های جذب سرمایه‌گذاری خارجی اجراشده نیز، بانک‌ها هیچ حضور ملموس و مشخصی نداشته باشند. این در حالی است که اصلی‌ترین منافع حضور سرمایه‌گذاران خارجی در استان به بانک‌ها می‌رسد و این بانک‌ها هستند که در همه مسیر ساخت و راه‌اندازی، پذیرای